

آیت الله قرهی گفت: هر چه یاد امام زمان (عج) باشید، در حصن حصین هستید. اما اگر یاد حضرت، کنار برود، آن وقت شیطان هجمه می‌کند.

جالب است که امروز مصادف با شهادت حضرت حمزه، عموی پیامبر است و مباحث شجاعت ایشان را هم بیان خواهیم کرد. قرآن هم آیاتی راجع به حضرت حمزه دارد و روایاتی از پیامبر و حضرات معصومین هم در مورد ایشان بیان شده است [۱].

در جلسات قبل اشاراتی داشتیم که اسّ و اساس شجاعت از غضب است. بزرگان و اعظم می‌زنند؛ گویند: شجاعت یکی از آن صفات برتری است که در وجود انسان هست و در فضائل اخلاقی، علماء اخلاق و عرفا بیان فرمودند: شجاعت، یکی از چهار فضیلت و صفات عظیمه است.

همان‌طور که می‌زنند؛ دانید فضائل و صفات پسندیده بسیار داریم، امّا بعضی‌ها اصل است و بعد فروع پیدا می‌زنند؛ مانند این که پروردگار عالم فرمود: اصلاً ثابت و فرعها فی السماء. لذا می‌زنند؛ گویند: شجاعت، از اصول فضائل و از چهار اصل برتر فضائل است.

فرد شجاع از خود اختیاری ندارد!!!

آقایان می‌زنند؛ فرمایند: شجاعت، عبارت از اطاعت قوّه‌ی می‌زنند؛ غضبیّه از قوّه‌ی عاقله می‌زنند؛ باشد. امّا اگر قوّه‌ی غضبیّه از عقل اطاعت نکند، دیگر عنوان شجاعت نیست و تهور است. یعنی کسی که جلو می‌زنند؛ رود، امّا نمی‌زند؛ داند که شجاعت در زمانی، به حقیقت شجاعت است که از عقل اطاعت کند.

بارها بیان کردم که بعضی از بزرگان، حال قوّه‌ی می‌زنند؛ عاقله را تبیین به مبصر می‌زنند؛ کنند. یعنی در جایی می‌زنند؛ گویند: برپا، مانند جایی در برابر وحی است که می‌زنند؛ گویند: بلند شوید، امّا در جایی هم می‌زنند؛ گویند: برجا، بنشینید. می‌زنند؛ گویند: حرکت کن. می‌زنند؛ گویند: قف: بایست. این، حال قوّه‌ی عاقله است که به همه‌ی قوا تبیین می‌زند؛ کند: کجا حرکت کن، کجا بایست و ...، از جمله قوّه‌ی غضبیّه. اگر این قوّه‌ی غضب، تحت سیطره‌ی می‌زنند؛ عاقله، قرار گرفت، شجاعت می‌زنند؛ شود. چون عقل به آن امر می‌زنند؛ کند: برو، می‌زنند؛ رود؛ می‌زنند؛ گویند: بایست، می‌زنند؛ ایستد.

به تعبیر دیگر در بحث شجاعت، اختیار در کف شجاع نیست. آن کسی که این قوّه در او هست، عنوان این هست که شجاع است، امّا خود قوّه، شجاعت است. این قوّه‌ی می‌زنند؛ شجاعت، در اختیار خود او نیست. یعنی یک کسی به او می‌زنند؛ گویند: حرکت کن، حرکت می‌زند؛ کند؛ می‌زنند؛ گویند: بایست، می‌زنند؛ ایستد. تا این‌جا جلو برو، چشم. این‌جا بایست، چشم.

پس دیگر شجاع یعنی کسی که این خصلت شجاعت در وجود او هست، اختیاری از خود ندارد! یعنی قوّه‌ی عاقله به او بیان می‌زند؛ کند و او طبق امر عقل عمل می‌زند؛ کند. گرچه به صورت ظاهر قوّه‌ی غضبیّه هست، امّا وقتی تحت سیطره‌ی می‌زنند؛ عاقله قرار گرفت، دیگر اختیاری از خود ندارد.

فرقی بین قوّه‌ی غضب و قوّه‌ی شهوت و قوّه‌ی عاقله نیست!

البته برخی از بزرگان، از جمله شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز می‌زنند؛ فرمایند: تمام مطالبی از جمله شجاعت و ... در قوّه‌ی عاقله هست و قواي دیگر از خود قوّه‌ی می‌زنند؛ عاقله نشأت می‌گیرد. مثلاً ایشان قائل به این هستند که قوّه‌ی شهوت مجزای از قوّه‌ی عاقله نیست. چون حال قوّه‌ی عاقله، حال مبصر است و بزرگان بیان کردند: بین قوّه‌ی غضب و قوّه‌ی شهوت و قوّه‌ی عاقله فرقی نیست. بین قوّه‌ی شهوت و قوّه‌ی عاقله فرقی نیست. بین قوّه‌ی غضب و قوّه‌ی عاقله فرقی نیست. همه‌ی این قوا از ناحیه‌ی خدا در وجود انسان قرار گرفته و هر کدام هم کارآیی خودش را دارد. پس فرقی نیست. این‌طور نیست که بگویند: این، برتر از اوست، هر کدام یک مسئولیتی دارند و دارند همان کار را انجام می‌دهند. اگر خوب انجام داد، برنده است. فقط یک جا می‌زنند؛ شود گفت: این، برتر از دیگری است که خدای ناکرده یکی از قوا، کم‌کاری کند، ولی دیگری کارش را به خوبی انجام دهد. لذا در این‌جا معلوم است که آن قوّه، درمقابل این قوّه که کم کار کرده است، برتر می‌زنند؛ شود. امّا حال اولیّه این است که فرقی با هم ندارند.

به عنوان مثال، خود ما انسان‌ها، همه، یکی هستیم. شُعُوباً وَ قَبَائِلَ، لیتعارفوا هست، یعنی شعبه شعبه و قبیله قبیله شدیم تا از هم شناخته شوید، ولی هیچ فرقی بین ما، حتی بین زن و مرد هم نیست. چون هر کدام کارآیی

خاصّ خود را دارند. منتها در ادامه فرمود: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ پس معلوم می‌شود که فرقی نیست و کسی نمی‌تواند بگوید: مرد برتر از زن است، این حرف، کاملاً غلط است و اسلام، آن را رد کرده است. کسی نمی‌تواند بگوید: سفید بر سیاه ترجیح دارد. کسی نمی‌تواند بگوید: ثروتمند بهتر از فقیر است، رد شده است. کسی این مطلب را حتی در مورد عالم هم نمی‌تواند بگوید. درست است که بیان شده: اطلبوا العلم من المهد الى اللحد، اما این علم وقتی مفید است که عامل برای بندگی خدا شود و الاّ گاه می‌شود که العلم هو الحجاب الاكبر؛ یعنی اگر دیگران هم حجاب دارند، ولی حجابی که علم بر بعضی‌ها می‌اندازد، اکبر از دیگر حجب است. بعضی حجاب‌هایی دارند، اما حجاب نازکی است؛ چون قلب سلیمی دارند، اما آن علم ظاهری را ندارند، لذا گاهی با مطالبی غوغا می‌شود و حرکاتی پیش می‌آید.

درسی که یک بّاز به یک آیت‌الله داد!

آیت‌الله شیخ محمد اصفهانی در نجف اشرف کارهای عجیبی می‌کرد. البته هیچ احدی نمی‌دانست. یک موقعی آیت‌الله سید یونس اردبیلی - که ایشان هم یکی از علمای بزرگ بودند - این قضیه را دید که درب‌های حرم برای ایشان، آن هم در دل شب و در سوز و سرما که بسته بود، یک یک باز شد و ایشان داخل رفت. ایشان تعجب کرد، پشت سر ایشان رفت، دید درب اول باز شد، درب دوم باز شد تا به حرم امیرالمؤمنین رسیدند. خیلی تعجب کرد، از آقا سؤال کرد: چگونه است؟ فرمودند: تو چرا با من آمدی و دیدی؟! گفت: آقا، معلوم است که خدای متعال خواسته که من متوجه شوم. لذا به خاطر همین جمله، به تعبیر عامیانه، دهان آقا بسته شد. فرمودند: این‌ها از طریق علم نیست. در نجف پیش عبدالحمید بّاز برو و به او بگو: من را آشیخ محمد اصفهانی فرستاده و می‌خواهم یک شب با شما باشم. پرسید: مگر چه خبر است؟ فرمودند: شما برو، متوجه می‌شوی. گفت: چشم.

آیت‌الله سید یونس اردبیلی سراغ عبدالحمید بّاز رفتند، دیدند ایشان، صورت ظاهر سواد آن‌ها چنانی نداشت، اما در مقام تقوا و اخلاص و عمل کردن به واجبات الهی و دوری از گناه و کنترل اعضاء و جوارح و قوا، به مقامی رسیده بود که وقتی به ایشان گفت: من را آشیخ محمد اصفهانی فرستاده، گفت: عجب! آشیخ محمد اصفهانی می‌خواهد تو را هم مثل او کنم؟!

آیت‌الله سید یونس اردبیلی تعجب کرد. عبدالحمید بّاز به ایشان گفت: دیشب حتماً آشیخ محمد اصفهانی را دیدی که وارد حرم شد، درب‌ها باز می‌شد و ... ما به او گفتیم: خیلی مراقب باش، اما چه کنیم، از بس او را دوست داریم با تو هم همان‌گونه می‌کنیم.

آیت‌الله سید یونس اردبیلی می‌گوید: گفتم باید چه کنم؟ گفت: نمی‌دانی اگر عقلت بر همه‌ی اعضاء و جوارحت سیطره پیدا کرد و عقل الهی شد، این‌ها هیچ می‌شود و خود امیرالمؤمنین بیان می‌کند که امور به ید تو باشد!

بعد بیان کرد: امیرالمؤمنین از هجده سالگی این قوه را به من داد. فقط یک دلیل داشت، یک بار به امیرالمؤمنین عرض کردم: من می‌خواهم همه‌ی اعضاء و جوارحم در اختیار شما باشد. در عالم رؤیا دیدم که امیرالمؤمنین فرمودند: اعضاء و جوارحت موقعی در اختیار ماست که در اختیار عقلت گردد. لذا من هم به دنبال این عقل رفتم. حالا تو هم برو عقل را دنبال کن، علم می‌آید، آسید یونس!

فرمود: این‌هایی که می‌خوانی، مانند فقه، اصول، ادبیات و ... و به ظاهر در آن‌ها متبحر شدی، ظواهر علم است. اما اگر به عقل رجوع کنی، علم خودش می‌آید.

از کجا بدانیم تصوّر این که باید بایستیم و جلو نرویم، خطورات شیطانی نیست؟

لذا اولیاء خدا بیان می‌کنند که تمام قوا از ناحیه‌ی خدا هستند و کارآیی خاصّ خودشان را دارند. حضرت مفید عزیز بیان می‌کند: اگر شما قوه‌ی عاقله را داشته باشی، تمام این‌ها از همان قوه‌ی عاقله نشأت می‌گیرند.

لذا این که می‌فرمایند: انسان حیوان ناطق، حسب فرمایش ایشان، کاملاً غلط است. یعنی چه؟ ما قوایی داریم و بیان شده: انسان، اشتراکاتی با حیوانات دارد، اما چرا ایشان می‌گویند: این مطلب، اشتباه است؟!

یعنی این که این‌ها تولید عقل است. یعنی قوه‌ی *zwnj&zwnj* غضب شما با قوه‌ی *zwnj&zwnj* غضب حیوان متفاوت است. یک قوه‌ی *zwnj&zwnj* غضب من دارم و یک قوه‌ی *zwnj&zwnj* غضب حیوان دارد. اما قوای انسانی، همه نشأت گرفته‌ی *zwnj&zwnj* عقل می‌شود. یعنی حتی شهوت هم از عقل بیرون می‌آید و همه، زیرمجموعه‌ی *zwnj&zwnj* عقل می‌شود. لذا در این‌جا دیگر این شهوت با شهوت حیوانی متفاوت است. این شهوت و این غضب که از عقل نشأت می‌گیرد، عین عبادت می‌شود. این مطلب یک مقدار سنگین است، ولی باید در آن تأمل کنید.

لذا یک عده بیان کردند: شجاعت که یکی از چهار صفت برتر در فضائل محسوب می‌شود، از اطاعت قوه‌ی *zwnj&zwnj* غضبیه از قوه‌ی *zwnj&zwnj* عاقله است. اما ایشان می‌فرمایند: این هم نیست، بلکه خودش از قوه‌ی *zwnj&zwnj* عاقله بیرون می‌آید. یعنی نترسیدن، هراس نداشتن، از آنچه نباید بترسد و دوری کردن از آنچه که باید دوری کند. لذا فرمودند: ریشه‌ی *zwnj&zwnj* آن، شجعه، یعنی چیزی که وسیله است گاه دور می‌شود و گاه نزدیک می‌شود. آنچه که باید از او دور شود، دور می‌شود و آنچه که باید نزدیک شود، نزدیک می‌شود. لذا این‌گونه تبیین می‌کنند: نترسیدن از آنچه نباید بترسد و دوری کردن از آنچه که باید دوری کند. این‌طور نیست که بگوییم: نترسم و همین‌طور جلو بروم، بلکه از آنچه هم که باید دوری کند، دوری می‌کند. لذا شجاعت، رفتن جلو بدون عقل نیست. منتها واقعاً *zwnj&zwnj* داند کجا جلو برود و کجا عقب بنشیند. چون بعضی می‌ترسند جلو بروند، می‌گویند: قوه‌ی *zwnj&zwnj* عاقله می‌گوید: بایست. در حالی که انسان باید بداند که کجا حرکت کند، حرکت و کجا بایستد، *laquo«* و *raquo»*.

لذا این مطلب هم که جایی که واقعاً باید حرکت کند، حرکت نمی‌کند و می‌گوید: عقلم می‌گوید *zwnj&zwnj* بایست، یکی از همان خطورات شیطانی است که بیان می‌کردیم. این مطلب از خطورات نفسانی نیست، بلکه از خطورات شیطانی است.

شاید سؤال شود: پس ما از کجا باید بدانیم که حرکت کنیم؟ از کجا بدانیم که وقتی می‌گوییم: بایستیم، یک موقع شیطان ما را وسوسه نکرده باشد و این از خطورات شیطانی نباشد؟ کار خیلی سخت شد. به هر حال این‌قدر هم نزدیک به هم هست که گاهی اوقات انسان گم می‌شود.

اولیاء، اصفیاء و عرفای عظیم‌الشان دو راه قرار دادند که راه دوم، عندالاولیاء و عند شیخنا الاعظم، افضل است:

۱. شما در مقام تقوای اولیّه باشید؛ یعنی بالجد کنترل کنید. چشمتان هرزه نباشد و هر جایی خواست حرکت نکند. این‌ها را که می‌دانیم، مراقبه کنیم. اما بعضی از موارد هست که نمی‌دانیم، مثلاً بعضی‌ها مرز غیبت را نمی‌دانند، در این‌جا فرمودند: الاحتیاط غریق النجات. یعنی احتیاط کن. اما بعضی از موارد هم هست که می‌دانیم غیبت هست، در آن‌جا باید مراقب باشیم که غیبت نکنیم.

مثلاً من می‌دانم نگاه به نامحرم، سمّ مهلک است و جدّی اجازه‌ی *zwnj&zwnj* حرکت نمی‌دهد. لذا باید مراقبت کنم. این را بدانید اگر نگاه کردیم، همان نگاه، عامل توقّف است. حالا چه در فضای مجازی باشد و چه فضای حقیقی. نگاه به نامحرم، گرفتار می‌کند. گاهی شوخی شوخی این قضیه پیش می‌رود.

علامه محمدتقی جعفری فرمودند: جریانی اتفاق افتاد و جشنی بود و ...، طلبه‌ی *zwnj&zwnj* ها به شوخی و مزاح دور هم جمع شدند و عکسی از چهره‌ی *zwnj&zwnj* زنی به عنوان زیباترین زن عصر به همدیگر نشان دادند و گفتند: ازدواج با این خانم و هزار سال زندگی با وی را ترجیح می‌دهید و یا دیدن جمال امام علی را؟ ایشان خیلی ناراحت شده بودند و گفته بودند: هیچ چیز برای من با لحظه‌ی *zwnj&zwnj* ای دیدن روی جمال امیرالمؤمنین برابری نمی‌کند.

درست است که بعدها عنایتی به ایشان شد و ...، اما خودشان می‌فرمودند: به خاطر دیدن آن عکس، آن شب، نماز شبم ناجور شد. یکی از دوستانم هم که خودش این بحث را تبیین کرد، به من بیان کرد: آن شب من توفیق نماز شب نداشتم.

لذا مواردی که مشخص است باید مراقبت شود و به این، تقوای اولیّه می‌گویند. من می‌دانم نگاه به نامحرم، سمّ مهلک است، روایات شریفه بیان فرموده و خود نیمچه عقل سلیم هم این را به انسان می‌گوید؛ لذا نباید نگاه کنم. مجازی، عکس و ... هم ندارد، کلاً نباید نگاه کرد.

البته اولیاء خدا که به جایی می‌رسند که چهره‌ی این‌ها را می‌بینند. آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی یک موقعی فرمودند: سرهایتان را پایین بیاورید راه بروید و هر کس هم هر چه گفت، از جمله این که شما خشک‌منده‌ها و ...، اهمیت ندهید و سرتان را بالا نیاورید. بعد فرموده بودند: من مانده‌ام نگاه شما به این بوزینه‌ها و عنترها و ... که می‌افتد، حالتان خراب می‌شود.

یکی از اولیاء خدا می‌فرمود: وقتی ایشان این‌گونه فرمودند، گفتم: چرا آقا فحش می‌دهند و اهانت می‌کنند؛ درست است که نمی‌فهمند ولی نباید به آن‌ها این‌گونه گفت! اما بعدها فهمیدم که راست می‌گویند (معلوم شد که خود این ولی خدا که برای بنده تعریف کردند، چهره‌ها را به حقیقت می‌دیدند) و چهره‌ی این‌ها ظاهرش، چهره‌ی انسانی است، اما عندالاولیاء تبدیل به چهره‌ی بوزینه می‌شود و وقتی نگاه می‌کنند، متوجه می‌شوند بوزینه‌ای دارند می‌بینند و الا قصد ایشان، اهانت کردن نبود. چون اهانت کردن خوب نیست و حتی بیان شده کسی را شماتت هم نکنید. دعایشان کنید که درست شوند. اما اولیاء خدا به جایی می‌رسند که حقیقت چهره را می‌بینند و می‌بینند حال او، حال بوزینه است، حال آن یکی، حال خوک است و ... نه این که بخواهند خود را بزرگ بدانند و به بقیه اهانت کنند و الا باید گفت: چه اهل تقوایی هستند که مردم را حقیر و پست می‌دانند و به آن‌ها فحاشی می‌کنند؟ مگر می‌شود عارف بالله این‌گونه باشد؟! عارف بالله هیچ موقع به کسی حتی اگر اهل تقوا نباشد، اهانت نمی‌کند. اما چون همین را می‌بیند، این‌گونه بیان فرموده است.

لذا بعضی از بزرگان می‌فرمایند: اگر می‌خواهید حال این قوا را متوجه شوید و مثلاً بدانید با قوه‌ی شجاعت کجا باید حرکت کنید و کجا باید بایستید، تقوای اولیه را رعایت کنید. می‌دانید نباید زخم زبان بزنید. وقتی با این زبان به دیگری نیش بزنید، دردش می‌آید. اگر یک تیزی برداری و به صورت کسی بکشی، بالاخره بعد از مدتی خوب می‌شود. اما زخم زبان، دل را می‌سوزاند و وای بر آن کسی که دل کسی را بشکاند که دیگر نمی‌تواند رشد کند. این زبان به غیبت که اشد من الزناست، باز شود. حالا غیبت، موجود است، وای بر این که تهمت شود که اصلاً موجودیت و وجود خارجی ندارد. مشخص است که این‌ها اجازه‌ی رشد نمی‌دهد. حالا ما این‌ها را نمی‌دانیم؟ ما که می‌دانیم. اما می‌بینی که مدام هم پیش بزرگان می‌رویم که ذکر و ... بگیریم. تمام بزرگان و اعظم ما می‌گویند: گناه نکنید. نباید بگوییم: این را که بلدیم، راه دیگری بگویید؛ چون تنها راهش همین ترک گناه است. کجا بلدیم؟! اگر بلد بودیم، عمل می‌کردیم. معلوم است که بلد نیستیم.

لذا تقوای اولیه را رعایت کنیم، بدانیم واقعاً داریم چه می‌گوییم، با امضائمان چه کسی را عزل و چه کسی را نصب می‌کنیم. در محاکمه چطور حکم می‌کنیم و ... باید خیلی دقت کرد که این چشم، گوش، زبان و ... چه می‌کند. تازه حتی اگر در مباحث اطلاعاتی لازم است که چیزی را ببیند، در مباحثی که به نام اخلاق اطلاعاتی داریم، بیان شده که نباید به عمق آن نگاه کند و فقط ظاهر را ببیند و بعد هم استغفار، انابه، توبه و گریه داشته باشد.

ابوالعرفا، آیت‌الله العظمی ادیب می‌فرمودند: حتی در مواردی که فیلم‌هایی را از خانه‌های فحشا و ... جمع می‌کردند و باید کنترل می‌کردند، دقت کنند که هر کسی یک بار نگاه کند و اگر نیاز به بازبینی و ... هست، فرد دیگری نگاه کند. چون اگر یک بار، دو بار شود، آرام آرام در روح او اثر می‌گذارد.

لذا تقوای اولیه یعنی همان مطالبی را که می‌دانیم، عمل کنیم و فقط به دانستن نباشد و عمل کنیم. بعضی‌ها به سراغ عرفا می‌روند، به آن‌ها می‌گویند: چشم‌ت را کنترل کن، بار دیگر می‌روند، می‌گویند: باز هم چشم‌ت را کنترل کن، تو هنوز نتوانستی آن را کنترل کنی، باز می‌گویی: چه کنم؟! اگر کنترل کردی، چشم امام‌زمان می‌بین می‌شود. اگر بخواهی دائم با آقا جان، با آن عشق حقیقی عالم باشی، با آن کسی که همه چیز در دست اوست و ...، باید چشم‌ت را کنترل کرده باشی. همان که بیان کردند: اگر لذت ترک لذت بدانی، دگر لذت نفس لذت نخوانی.

البته عندالاولیاء، لذت نفس اصلاً لذت نیست. اگر فهمیدی می‌خواهی جای دیگری را ببینی، دیگر مراقب چشم‌ت هستی که حتی در فضای مجازی هم هر چیزی را نبینی. اتفاقاً موقعی که شما می‌خواهید ثابت‌قدم باشید، بیشتر برایتان می‌آید و جلوی پایتان سبز می‌شود، شیطان ملعون نمی‌گذارد. آغاز مبارزه

تازه شروع می‌&znj;شود. اما اگر کنترل کردی، آرام آرام چیزهایی که باید ببینی، می‌&znj;بینی.

۲. مطلب دوم را هم این‌&znj;شاءالله در جلسه‌&znj;ی آینده بیان خواهیم کرد.

سیدین شهدا در فردای قیامت چه کسانی هستند؟

آیات و روایات زیادی در مورد حضرت حمزه بیان شده است، اما با توجه به وقتی که داریم، فقط یک مورد را بیان کنم، شیخ المحدثین، صدوق در حدیثی که سندش بسیار عجیب است و به حضرت سلمان محمدی می‌&znj;رسد، می‌&znj;فرماید: در ایام مریضی پیامبر اکرم، حضرت محمد مصطفی(صلی الله علیه و آله و سلم) که به ارتحال آن بزرگوار منتهی شد، در کنار بستر آن حضرت بودم که حضرت فاطمه زهرا(صلوات الله و سلامه علیها)، وارد شدند.

جالب است که حضرت سلمان، نکته‌&znj;ای دارند که دیگران ندارند. اباذر نزد پیامبر آمد، گفت: یا رسول الله، من پیش سلمان بودم، چیزی دیدم که بسیار تعجب کردم، من را نجات بده. فرمودند: چه دیدی؟ گفت: پاهایش را زیر دیگ برده بود، آتش و هیزمی نبود، اما از پاهایش آتش بیرون می‌&znj;آمد، آب داخل دیگ هم داغ داغ بود و قل قل می‌&znj;کرد، اما او دستش را داخل آب برده بود! پیامبر فرمودند: سلمان را به حال خودش بگذار. بعد به سلمان فرمودند: این کارها را جلوی اباذر انجام نده. گفت: مگر برای اباذر هم لااقل ما اهل البيت را فرمودید؟ فرمودند: آن لااقل ما اهل البيت را که برای تو گفتم، با او فرق می‌&znj;کند. لذا سلمان عجیب بود.

یکی از خصوصیات حضرت سلمان هم این بود که تقوا داشت و به دنبال حقیقت رفت. هر کسی به دنبال حقیقت برود، خیلی از مطالب گیر او می‌&znj;آید، تمام دنیا را هم سه طلاقه کرد، پدرش مشاور بزرگ شاه ساسانیان بود. خودش هم که حاکم تمام مناطق اصفهان و شیراز و ... یعنی جی سابق بود. این پسر همه چیز داشت، اما همه را رها کرد و حتی زمانی خودش غلام هم شد، آن هم برای یافتن حق. خیلی عجیب است.

یکی از خصوصیاتش هم این بود که خیلی عجیب در خانه‌&znj;ی پیامبر رفت و آمد می‌&znj;کرد. لذا خود امام حسن و امام حسین(صلوات الله و سلامه علیهما)، هر وقت می‌&znj;خواستند ایشان را صدا کنند، می‌&znj;گفتند: یا عمی، ای عمو.

می‌&znj;گوید: بی‌&znj;بی وارد شد، وقتی ضعف شدید را در پدر بزرگوارشان دید، اشک بر صورتش جاری شد. پیامبر اکرم برای تسلا و آرامش دخترش از عنایات و برکات خداوند بر اهل‌&znj;بيت سخن گفت و بخشی از نعمت‌&znj;های خدا را خدا به اهل‌&znj;بيت ارزانی کرده، یک یک شمرد، از جمله این که این جمله را گفت، فرمود: ما اهل‌&znj;بيتی هستیم که خدا شش صفت و ویژگی به ما عطا کرد که بر هیچ یک از گذشتگان و آیندگان، عطا نکرده است. فرمودند: یکی این که پیامبری را به من ختم کرد و من را که پدر تو هستم، سید انبیاء و مرسلین قرار داد. وصی‌&znj;ای را سید الاوصیاء قرار داد که همسر تو باشد. شهید ما را سید الشهداء قرار داد که حمزه ابن عبدالمطلب، عموی پدر تو باشد. الله اکبر!

حضرت فاطمه زهرا(صلوات الله و سلامه علیها)، آرام شد و شروع به سؤال کرد. گفت: پدر جان، آیا حمزه سید شهدانی است که فقط با او به شهادت رسیدند؟ پیامبر فرمود: خیر، او سید شهدان اولین و آخرین، به جز حسین توسست. حسین تو به شهادت می‌&znj;رسد و سیدالشهدا می‌&znj;شود، اما بعد از او بدان که حمزه، سید شهدای اولین و آخرین است.

این در حالی است که بعضی از ما به حضرت حمزه، سیدالشهدای احد می‌&znj;گوییم. اما در این روایت بیان می‌&znj;شود که ایشان، سیدالشهدای اولین و آخرین، به جز ابی‌&znj;عبدالله است.

بعد پیامبر اضافه کردند: بدان حسین‌&znj;بن‌&znj;علی به این خاطر سیدالشهدا شد که از بابت نسبت به تو هست، اما از باب نسبت به حضرت حمزه و سید و سرور است و به خاطر همین است، چون با اوست، او هم سیدالشهداست و فردای قیامت به عنوان سیدین شهدا تبیین می‌&znj;شوند.

چرا حضرت حمزه، سیدالشهداست؟

شیخ صدوق از انس بن مالک نقل می‌&znj;کند: رسول خدا، محمد مصطفی(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

می‌&zwjz; دانید چرا حمزه، سیدالشهداست؟ چون او شجاع است و شجاعت او هم در مقابل دشمن است و هم در مقابل نفسش.

می‌&zwjz; دانید عمروبن‌&zwjz; عیدود همیشه دوست داشت با حضرت حمزه رودررو شود. وقتی توسط امیرالمؤمنین کشته شد، خواهرش آمد و پرسید این جوان که او را کشته، چه کسی بوده؟ گفتند: پسر برادر حمزه بوده است. او گفت: همین است که زره او را از تنش دریاوردند.

معروف بود که حضرت حمزه، شیر بیابانی شکار می‌&zwjz; کرد. چون شیربیابانی از شیر جنگل خطرناک‌&zwjz; تر است. لذا همه از ایشان حساب می‌&zwjz; بردند. وقتی ابوجهل به پیامبر اهانت کرد، دارد که حضرت حمزه یک سیلی به گوش او زد که گردنش تا آخر کج بود. وقتی هم می‌&zwjz; خواستند سر ابوجهل را ببرند، از بس تکبر داشت، گفته بود: از قسمت سینه ببرید که وقتی به نی می‌&zwjz; کنید بالاتر از همه باشم. آن فرد هم برای این که به خواسته‌&zwjz; اش نرسد، از بالاترین قسمت گلو بریده بود که پایین‌&zwjz; تر از همه باشد. البته وقتی پیامبر رسیدند اعتراض کردند که نباید این‌&zwjz; گونه سر او را می‌&zwjz; بریدید. اما به هر حال به خاطر سیلی‌&zwjz; ای که حضرت حمزه به او زده بود، سرش تا همان زمان که سرش را بریدند، کج بود!

لذا آن ملعون و آن زن خبیثه، عقده‌&zwjz; گشایی کرد و سینه‌&zwjz; ی حضرت حمزه را شکافت و جگر ایشان را به دندان گرفت. چون از حضرت حمزه وحشت داشتند و بعد از شهادت ایشان، جشن بزرگی گرفتند.

غریبی حضرت حمزه هم مطلبی است. به حضرت صاحب‌&zwjz; الزمان تسلیت عرض می‌&zwjz; کنیم.

چه کنیم از هجمه شیطان در امان باشیم؟

برای رسیدن به آن تقوای اولیه، یکی از کارها، یاد و فکر آقا جان، امام زمان است. اگر بخواهیم خطورات نفسانی و شیطانی ما را گیر نیاندازد، زیاد به یاد آقا جان باشید. من بیان کردم هر ساعت حداقل یک دعای سلامتی بخوانید. اما ای بسا من احساس کنم بیشتر نیاز دارم و باید هر ساعت، سه، چهار بار دعای سلامتی ایشان را بخوانم. هر چه یاد آقا جان باشید، در حصن حصین هستید. اما اگر یاد آقا جان، کنار برود، آن‌&zwjz; وقت شیطان هجمه می‌&zwjz; کند.

السلام علیک یا مولای یا بقیه الله

[۱]. چند شخصیت در تاریخ مظلوم هستند و شناخته‌&zwjz; شده نیستند، از جمله حضرت خدیجه، حضرت حمزه، حضرت ابی‌&zwjz; طالب، فاطمه بنت اسد و حضرت عبدالمطلب هستند که جدّ غریب هستند. باید بر روی زندگی این شخصیت‌&zwjz; های با عظمت هم کار کنیم تا بدانیم چه شخصیت‌&zwjz; های مؤثری بودند. درست است که اس و اساس خود پیغمبر اکرم، محمد مصطفی است که کتاب الله را آورده است و بعد از ایشان هم حضرات ائمه هدی می‌&zwjz; باشند، ولی یکی از آن‌&zwjz; هایی که در تثبیت دین اثر داشتند، حضرت حمزه سیدالشهداست که حالا این‌&zwjz; شاءالله نکاتی را در این مورد بیان خواهیم کرد.